



مرکز مدیریت حوزه علمیه قم

رساله علمی سطح (۳)

موضوع رساله:

# ضرورت نصِّ بر امام

## از نظر مذاهب اسلامی

۱۵۷

استاد راهنما: حجت الاسلام و المسلمین احمد اسدی

استاد مشاور: حجت الاسلام و المسلمین عبدالرحیم سلیمانی بهبهانی

نگارنده: محسن میرزاپور

سال تدوین: ۱۳۸۶

## سپاس

بر خود لازم می‌دانم که از تمام اساتید، فضلا و دوستانی که این جانب را در تدوین این اثر یاری داده‌اند به خصوص اساتید بزرگوار حضرت حجت الاسلام و المسلمین احمد اسدی و حضرت حجت الاسلام و المسلمین عبدالرحیم سلیمانی بهبهانی که با ارائه نکات ارزنده طریق تحقیق و پژوهش را برای اینجانب هموار کردند، صمیمانه تشکر و قدردانی بنمایم.

همچنین جا دارد از مدیریت محترم حوزه علمیه قم و مرکز تخصصی کلام (مؤسسه امام صادق علیه السلام) به پاس اینکه فرصت را برای اینجانب فراهم کرد تا در محضر اساتید محترم به تحقیق و پژوهش اشتغال داشته و در سایه این تلاش و کوشش این مجموعه را به پایان رساندم، کمال تشکر و قدردانی را دارم.

از خداوند منان خواهانم که ما را در صراط حق با استقامت، و در مسیر کسب معارف اهل بیت و عمل بدانها موفق بدارد.

انشاء الله





## چکیده

آن چه که در این مجموعه می‌خوانیم و مورد بحث و بررسی قرار می‌گیرد «ضرورت وجود نصّ بر امام» است. قبل از هر چیز کلیاتی از بحث امامت ارائه می‌شود که شامل تعاریف و مفاهیم و بیان مفردات است. در فصل‌های بعدی اشاره‌ای به منزلت امامت و اوصاف امام می‌شود و به ارائه نظریات اهل سنت و امامیه پرداخته و روشن می‌شود که در این بحث چقدر میان این دو طایفه اختلاف وجود دارد.

امامیه عصمت را برای امام ضروری می‌دانند و لکن بعضی از متکلمان اهل سنت حتی امامت امام جاهل و ظالم را نیز پذیرفته‌اند. در بخش دوم آراء و نظریات مثبتین و منکرین ضرورت نصّ بر امام مطرح می‌شود و روشن می‌گردد که قائلین به ضرورت تنها و تنها طایفه امامیه می‌باشند و با تبیین نظریه امامیه اشکالات مطرح شده، همه پاسخ داده می‌شود و برای تکمیل بحث ضرورت، نصوص وارده در باب امامت امیر المؤمنین علی علیه السلام نیز مطرح شده که از باب نمونه نصوص حدیث غدیر و منزلت مطرح می‌شوند.

در آخر به نظریه منکرین ضرورت نصّ بر امام پرداخته و رأی آنها را مورد نقد و بررسی قرار داده و بطلان نظریه آنها واضح و آشکار می‌شود.

لذا نتیجه‌ای که از این رساله گرفته می‌شود اثبات ضرورت نصّ بر امام است که نظر به رأی امامیه است.

## فهرست مطالب

۱	پیشگفتار.....
۲	تبیین موضوع.....
۳	پیشینه.....
۶	بخش اول: کلیات (مفاهیم، مبادی و مبانی).....
۷	فصل اول: مفهوم شناسی.....
۷	امام و امامت.....
۸	خلافت و خلیفه.....
۱۱	تعریف و اقسام نصّ.....
۱۴	اقسام نصّ.....
۱۷	تفاوت تعریف امامت میان امامیه و دیگر متکلمان.....
۱۸	امامت از اصول یا فروع.....
۲۰	۱. امامت از جمله اصول دین است.....
۲۲	۲. امامت از جمله اصول اعتقادی است.....
۲۲	۳. امامت جزء اصول مذهب است.....
۲۴	معیار و ملاک اصولی بودن مساله امامت.....
۲۵	فصل دوم: منزلت امامت.....
۲۵	منصب امامت الهی یا بشری.....
۲۷	اطاعت امام در ردیف اطاعت خدا و رسول.....
۲۹	امام واسطه فیض.....
۳۱	عدم معرفت امام سبب گمراهی است.....

۳۴	فصل سوم: ویژگی های امام
۳۴	۱. صفاتی معتبر است که در اداره جامعه اسلامی نقش بسزایی دارند.
۳۹	۲. صفات عصمت، علم و افضلیت ضروری است.
۴۰	الف) عصمت
۴۳	ب) علم
۴۴	ج) افضلیت
۴۹	۳. امام تمام صفات کمالی را باید دارا باشد.
۵۲	بخش دوم: اقوال و ادله
۵۳	فصل اول: مثبتین
۵۳	تنها راه تعیین امام نصّ است.
۵۳	۱. ادله قائلان به ضرورت نصّ.
۵۳	الف) اثبات ضرورت به کمک صفت عصمت.
۵۴	مرحله اول: عصمت برای امام ضروری است.
۵۴	ضرورت عصمت از طریق لطف:
۵۵	اشکالات
۵۹	ضرورت عصمت از طریق «حفاظت شریعت»:
۶۳	مرحله دوم: بین ضرورت عصمت و ضرورت نصّ تلازم وجود دارد.
۶۴	ب) اثبات ضرورت به کمک صفت افضلیت.
۶۷	۲. نصوص وارده.
۷۰	حدیث غدیر
۷۵	سند حدیث غدیر
۷۶	دلالت حدیث
۷۷	مرحله اول: دلالت به وضع لغوی
۸۰	مرحله دوم: قرائن موجود در حدیث غدیر
۸۸	حدیث منزلت
۸۸	نقل حدیث منزلت
۸۹	سند حدیث منزلت
۹۱	دلالت سند حدیث منزلت
۹۸	فصل دوم: منکرین
۱۰۲	طرق ممکن برای تعیین امام
۱۰۶	۱. نصّی از پیامبر وجود ندارد [مدعای اول].
۱۰۶	اقامه دلیل بر عدم وجود نصّ.

قرائن و شواهدی که دلالت بر عدم وجود نصّ می‌کند.....	۱۱۰
۱. اصحاب پیامبر نصّی نقل نکرده‌اند.....	۱۱۰
۲. اگر نصّی باشد لازم می‌آید اکثر امت گمراه باشند.....	۱۱۶
۳. اگر نصّی بر امامت علی (ع) وجود داشت پس چرا آن حضرت مطالبه حق خود را نکرد.....	۱۲۱
۴. منش و سلوک امیرالمؤمنین دلالت بر عدم وجود نصّ دارد.....	۱۲۴
۵. عمل عباس عموی پیامبر دلالت بر عدم وجود نصّ دارد.....	۱۲۷
۲. هر آنچه واقع شده است به استناد اجماع یا عمل صحابه حجتّ می‌باشد. [مدعای دوّم].....	۱۲۹
اجماع.....	۱۳۰
صحابه.....	۱۳۴
خاتمه.....	۱۴۰
منابع.....	۱۴۲



## پیشگفتار

بحث امامت از جمله مباحثی است که از قرون اولیه اسلام بلکه پس از رحلت پیامبر اکرم (ص) آغاز شد و همچنان پرونده این بحث باز است. در طرح مسائل، موضع گیری های متفاوتی از طرف بزرگان اهل سنت و اکابر امامیه صورت گرفته است. از مساله «وجوب نصب امام» گرفته تا «ویژگی های امام» و «راههای تعیین امام» اختلافات ریشه ای وجود دارد هر کدام از طرفین دعوا طبق مبنا و چارچوب کلامی خود مسائل امامت را دنبال می کنند.

امامیه ضرورت وجود امام را همچون نبی از طریق برهان لطف به اثبات می رساند و جایگاه امامت را یک جایگاه بسیار رفیع می داند و آن را همچون نبوت و رسالت یک برنامه الهی می داند و لذا است که نصب امام بر خدا واجب و ضروری است و از آنجا که عصمت و افضلیت را برای امام لازم می داند وجود نصّ بر امام را نیز ضروری و لازم می داند.

نزد امامیه، امام کسی نیست که مردم توانایی شناخت او را داشته باشند بلکه امامت جایگاه بسیار رفیعی است که خدا و یا رسول او بر آن آگاهی دارند. امام رضا(ع) در یک حدیث به جایگاه امامت پرداخته و می فرماید: منزلت امامت و شأن آن والاتر از این است که مردم با عقول و آرای خویش بدان راه یابند... همانا امامت مقام پیامبران و میراث اوصیاء است... امامت زمام دین و مایه انتظام مسلمانان و رسبگاری دنیا و عزت مؤمنان است... امام امین خدا در میان مخلوقاتش و حجّت او بر بندگانش و جانشین او در سرزمین هایش و دعوت کننده به سوی او و دفاع کننده از حقوق اوست. امام از گناهان پاک و از نقایص به دور است... امام یگانه‌ی زمان خویش است و کسی با او برابری نکند هیچ دانشمندی با او هم رتبه نباشد و جایگزین و بدیلی ندارد...<sup>۱</sup>

در مقابل، اهل سنت هیچ اعتقادی به این منزلت و جایگاه برای امام ندارد اولاً نصب امام را بر خدا واجب نمی دانند بلکه از باب یک تکلیف شرعی نصب امام را وظیفه مردم می دانند ثانیاً اوصاف و ویژگی های امام را تا حدّ عصمت و افضلیت ضروری نمی دانند بلکه نهایتاً تا حد عدالت پیش رفته و بعضی از آنها

۱. ر.ک: الکافی، ج ۱، ص ۲۸۳ - ۲۹۰.

نیز افضلیت امام را تا آن حد پذیرفته اند که فتنه‌ای لازم نیاید و گرنه اکثر آنها افضلیت امام را نیز لازم نمی‌دانند.

بنابراین از ابتداء امر اختلاف در مسائل امامت وجود دارد و هر چه در بحث پیش برویم اختلاف نظرها بیشتر نمایان می‌شود در نهایت بحث به آنجا کشیده می‌شود که بالاخره امام بعد از پیامبر چه کسی بوده است؟

امامیه طبق مبنای کلامی خود که امام می‌باید معصوم افضل باشد و معرفی او بر عهده خدا و رسول اوست امیرالمؤمنین علی(ع) را امام بلافضل پیامبر می‌دانند چرا که تمام اوصاف امام را داراست و پیامبر در واقعه غدیر او را به عنوان امام امت اسلامی معرفی کردند و لکن اهل سنت به سبب پیروی از خلفای خود حق را به انتخاب ابوبکر داده و چارچوب کلامی خود را بر روی عملکرد خلفا استوار کردند.

### تبیین موضوع

موضوعی که در این رساله پیش روی ماست مساله «ضرورت نص بر امام» است، که گاهی به صورت این پرسش قابل طرح است که آیا معرفی امام از طرف خدا و یا رسول او امری ضروری است؟! اگرچه تمام فرق اسلامی به جز خوارج وجود امام را برای امت اسلامی یک ضرورت می‌دانند و لکن سخن در این است معرفی امام از طرف خدا آیا ضروری هست یا نه؟ اهل سنت بنا بر این که نصب امام را وظیفه مکلفان می‌دانند معرفی امام را از ناحیه خدا ضروری نمی‌دانند، بلکه تعیین امام را یک وظیفه شرعی بر عهده مردم می‌دانند که باید انجام گیرد و با تکیه بر اجماع امت و یا اجماع صحابه انتخاب خلفا را طریقی حق دانسته و شرعاً انتخاب صحیحی می‌دانند. و لکن امامیه معتقد به ضرورت نص هستند.

امامیه از یک برهان عقلی به نام لطف<sup>۱</sup> ضرورت نصب امام را از طرف خدا شروع کرده و از همین نقطه آغازین به ضرورت ویژگی عصمت برای امام می‌رسد. آنگاه از پذیرش ضرورت عصمت برای امام با یک تلازم عقلی یک ضرورت دیگری نتیجه گرفته می‌شود و آن ضرورت وجود نص بر امام است با این توضیح

---

<sup>۱</sup> لطف عبارت است از: هر آن چه که مکلف با آن به اطاعت الهی نزدیکتر و از معاصی خداوند دورتر می‌شود و از حالت اختیار هم خارج نمی‌گردد لطف خواهد بود (ر.ک: کشف المراد، ص ۴۴۴). امامت از جمله مصادیق لطف است (چون که امام کسی است که زمینه را برای روی آوردن مردم به تقوی و اطاعت الهی و دوری از گناه آماده تر می‌کند و با استقرار عدالت در جامعه مقدمات سعادت و رستگاری را در دنیا و آخرت برای امت فراهم می‌کند). و لطف هم بر خدا لازم است. پس نصب امام بر خدا واجب و ضروری است.

که عصمت امری خفی و پنهانی است و تنها خدا از آن آگاه است. لذا او باید امامی را معرفی کند که دارای وصف پنهانی عصمت است و مردم قدرت تشخیص اینگونه امامی را ندارند. پس معرفی امام از طرف خدا امری ضروری و لازم خواهد بود.

### پیشینه

سنت الهی بر این تعلق گرفته تا حجت بر بندگان خود تمام کند و راه سعادت و نیکبختی را فراروی آنها قرار دهد انبیاء فرستادگان رب العالمین هستند برای این منظور تا لطف الهی بر مردم تمام شود و در سایه هدایتگری های آنها به کمال انسانی نائل شوند، وجود مقدس پیامبر اکرم (ص) نه تنها دارای همین شأن و مقام است بلکه مقامی برتر و والاتر از انبیاء از ناحیه پروردگار دریافت کرد که عبارت بود از «خاتم الانبیاء» حضرت با دریافت مقام خاتمیت دین جاودانه را به بشریت معرفی کرد و در طی ۲۳ سال تلاش بی وقفه و غیرقابل توصیف این تکلیف را به خوبی ایفا کرد.

از جمله وظایفی که بر عهده آن حضرت بود معرفی امام و رهبر و خلیفه خود بود که با این که حضرت در مواقع مختلف امیرالمؤمنین علی (ع) را به عنوان شایسته ترین امت معرفی کرده بود و حتی در بعضی صحنه ها او را به عنوان وزیر و خلیفه خود معرفی کرده بود لکن آن چه توقع می رفت اعلان رسمی بود که آن هم به دستور خداوند در غدیر خم صورت پذیرفت و امام علی (ع) به عنوان مولی و امام و رهبر جامعه اسلامی پس از پیامبر معرفی شد.

ولکن اختلافات از آن زمان شروع شد که پیامبر در آستانه رحلت بودند، از تخلف اصحاب نسبت به حضور در جیش اسامه گرفته تا مخالفتی که در واقعه قلم و دوات از خود نشان دادند روشن شد که گروهی از اصحاب سر سازش با پیامبر و امام بعد از او را ندارند. لذا پس از رحلت آن حضرت اولین حرکت؛ اجتماع سقیفه بود و انتخاب خلیفه. امیرالمؤمنین علی (ع) از خلافت و رهبری امت کنار کشیده شد و حق او را غاصبانه تصرف کردند.

همین امر باعث وجود شکافی در میان امت شد. حزب حاکم بر این امر با فشاری می کردند که حکومت آنها مشروع بوده و پیامبر کسی را معرفی نکرده و لکن امیرالمؤمنین و بعضی صحابه که بر طریق حق استوار

و پا برجا مانده بودند بر این اصرار داشتند که امیرالمؤمنین علی(ع) امام بر حق و کسی است که از طرف خدا و رسول امام امت اسلامی است. اولین مساله ای که در باب امامت مورد اختلاف بود «وجود نص» بود و آن این که آیا نصی که دلالت بر معرفی امام کند از ناحیه خدا و یا رسول او بیان شده یا نه؟ بعدها مسائل دیگر کم کم طرح شد و به گونه ای در بیانات امامان معصوم - علیهم السلام - بیان شد چنانچه امیرالمؤمنین در نهج البلاغه یا امام حسین(ع) در نامه های خود به کوفه و بصره و یا حدیث مفصلی که از امام رضا(ع) نقل شده به گونه ای اوصاف امام و منزلت امامت تبیین شد.

پس از پذیرش ضرورت عصمت برای امام که به گونه ای در احادیث اهل بیت عصمت و طهارت(ع) تبیین شد مساله دیگری عنوان شد و آن «ضرورت نص بر امام» بود که بزرگان امامیه بدان توجه داشته و آن را مطرح کردند شیخ صدوق در مقدمه کمال الدین و تمام النعمه مساله ضرورت نص بر امام را به عنوان مساله ای که بین گروهی از امامیه و جناب ابن قبه مورد بحث بوده، مطرح می کند.<sup>۱</sup> بعدها بزرگانی همچون شیخ مفید، سید مرتضی، شیخ طوسی، خواجه نصیر الدین طوسی، همگی تا به آخر ملتزم به همین مساله شدند و ضرورت نص بر امام را در مباحث کلامی امامت طرح کردند.

پرسشهای اصلی و فرعی: آنچه که در این مجموعه مدنظر است و به عنوان پرسش اصلی مورد بررسی قرار می گیرد این است، آیا معرفی امام از ناحیه خدا و یا رسول او ضروری است و این ضرورت به حکم عقل ثابت است؟

به تعبیر دیگر آیا نص بر امام از طرف خدا و یا رسول او یک ضرورت عقلی است؟ اما در زمینه اوصاف امام و نصوص وارده در باب امامت امیرالمؤمنین علی(ع) نیز مطالبی مطرح شده است، آیا عصمت برای امام ضروری است؟ آیا امام می باید افضل امت باشد؟ آیا نصی از طرف خدا یا رسول برای معرفی امام وجود دارد؟ اگر نصوصی در باب امامت وجود دارد پس چرا اهل سنت منکر این نصوص هستند؟

در این رساله به تمام پرسش های فوق پاسخ داده می شود و لکن اهمیتی که موضوع اصلی بحث دارد از این قرار است که با بررسی «ضرورت وجود نص بر امام» به ناچار می بایست نصوص وارده در باب امامت

---

۱. رک: کمال الدین و تمام النعمه، ص ۶۰.

علی(ع) بررسی شود چون که با ضروری دانستن نص بر امام این پرسش پیش روی ماست که آیا نصی هم وجود دارد یا نه؟ لذا برای تکمیل بحثِ ضرورتِ نصّ می باید وجود نصّ را هم مطرح کرد.

مسئله «ضرورت نص بر امام» اگرچه مسأله ای است که به حکم عقل ثابت می شود لکن بررسی وجود نصوص وارده در باب امامت است یک بحث کاملاً نقلی است و باید آیات الهی و اخبار نبوی را ملاحظه کرد.

آنچه که در این مجموعه بدان ملتزم هستیم، روش توصیفی است گاه آراء و نظرات مطرح می شود و گزارشی از مخالفان و موافقان داده می شود و بعد مورد نقد و بررسی واقع شده و نتیجه نهایی گرفته می شود. لذا در طرح آراء و نظرات گاهی به نقل مستقیم عبارات تأکید داشته ایم تا در نتیجه گیری، نتیجه دقیق تری بگیریم.

در آخر از خداوند منان خواستاریم که ما را در صراط مستقیم هدایت کرده و ما را جزء مؤمنان با استقامت در طریق حق و حقانیت قرار دهد و دست ما را از دامان خاندان عصمت و طهارت کوتاه نکند.

بخش اول:

## کلیات (مفاهیم، مبادی و مبانی)

## فصل اول: مفهوم شناسی

### امام و امامت

امام به معنای پیشوا و مقتدا مصدری است بر وزن فعال که از ریشه «ام» مشتق شده است و معانی دیگری برای او ذکر شده است از جمله (طریق) [به معنای راه و جاده] و (صقع من الارض) [به معنای بخشی از زمین].<sup>۱</sup>

تعریفی که از امام در کتب لغت آمده از این قرار است:

«هر کسی که در امری به او اقتدا کنند در همان امر (امام) خواهد بود».<sup>۲</sup>

و لذا به پیامبر مکرم اسلام (ص) «امام الائمه» و به خلیفه «امام الرعیة» و به قرآن «امام المسلمین» اطلاق می شود.<sup>۳</sup>

اما آنچه که میان متکلمان اسلامی شهرت دارد و آن را به عنوان تعریف امامت ارائه می دهند عبارت است از «ریاست عام بر امور دین و دنیا».<sup>۴</sup>

تعریف مزبور دارای چند بخش اساسی است: ۱. ریاست؛ ۲. عمومی بودن ریاست؛ ۳. اعمال ریاست در امور دین و دنیای مردم.

۱. امام به عنوان پیشرو و جلودار امت برای جامعه اسلامی بسان سر و رأس برای پیکره امت اسلامی است که اداره جامعه بر عهده اوست.

۲. ریاست امام محدود به حدود خاصی نیست بلکه بر کل جامعه سیطره دارد او همچون قاضی و امیر لشکر نیست که در محدوده خاص خودشان حکمشان نافذ باشد بلکه امام در تمام امورات جامعه اسلامی حکمش نافذ است و در واقع بالاتر از حکم امام حکمی و حاکمی وجود ندارد.<sup>۵</sup>

۱. لسان العرب، ج ۱۲، ص ۲۶ - العین، ج ۸، ص ۴۲۹.

۲. لسان العرب، ج ۱۲، ص ۲۴ - العین، ج ۸، ص ۴۲۸.

۳. معجم مقاییس اللغة، ج ۱، ص ۲۸؛ لسان العرب، ج ۱۲، ص ۲۵.

۴. شرح المواقف، ص ۳۴۵.

۵. شرح الاصول الخمسه، ص ۵۰۸ - شرح المواقف، ج ۸، ص ۳۴۵.

۳. ریاست عام امام محدود به امور دنیایی نیست بلکه حکم امام در امور دینی هم نسبت به جامعه اسلامی نافذ است.

گرچه این تعریف شهرت پیدا کرده است لکن بعضی از بزرگان با افزودن قیودی به همین تعریف خواسته اند اشکالات وارده بر تعریف را برطرف کنند و تعریف کامل تری ارائه بدهند. لذا قید «نیابة عن النبی»<sup>۱</sup> یا «بحق الاصاله فی دار التکلیف»<sup>۲</sup> را بر تعریف مشهور افزوده اند.

## خلافت و خلیفه

خلیفه به کسی گفته می شود که «جای کسی را که قبل از او در آن مکان بوده را بگیرد و جانشین او شود»<sup>۳</sup> و از ریشه «خلف» مشتق شده که به معنای عقب (و ضد قدام) است.<sup>۴</sup> بعضی خلافت را به همین معنای فوق معنی کرده اند یعنی «عقب آمدن از کسی که مقدم و جلو بوده است»<sup>۵</sup> در واقع عرب هنگامی از این لفظ استفاده می کند و برای کسی استعمال می کند که او قائم مقام (مستخلف) کسی بشود، در همه آن اموری که داشته است.<sup>۶</sup>

البته خلافت به معنای امارت<sup>۷</sup> و خلیفه به معنای سلطان اعظم نیز آمده است.<sup>۸</sup> بعضی بر این عقیده هستند که در معنای خلیفه و استعمال آن خلطی صورت گرفته است و آن این که خلیفه را به معنای «حاکم» گرفته اند و حال آن که حکومت از خلافت جداست، خلیفه به معنای حاکم نیامده است، و لکن این نامگذاری توسط مردم صورت گرفت و جزء اصطلاحات متشرعه است و گرنه هر آن چه که کتاب قرآن و روایات نبوی استعمال شده معنای لغوی آن مراد است و نه معنای حاکم، به طور مثال خلیفه رسول الله (ص) کسی خواهد بود که همچون پیامبر عمل کند و احکام و حقایق دینی را به مردم

۱. النکت الاعتقادیه، ص ۳۹ - شرح المقاصد، ج ۵، ص ۲۳۲.

۲. الملک فی اصول الدین، ص ۱۸۷ - قواعد المرام، ص ۱۷۴.

۳. رک: العین، ج ۴، ص ۲۶۷ - لسان العرب، ج ۹، ص ۸۳.

۴. لسان العرب، ج ۹، ص ۸۲.

۵. رک: تاج العروس، ج ۶، ص ۹۵.

۶. رک: نهج الايمان، ص ۳۹۴. [ظاهر لفظ (الخلافة) فی العرب هر من قام مقام المستخلف فی جميع ما کان الیه].

۷. رک: لسان العرب، ج ۹، ص ۸۳.

۸. رک: مختار صحاح جوهری، ص ۱۰۴ - القاموس المحيط، ج ۳، ص ۱۲۷.



برساند و لو این که حاکم هم نباشد و در واقع خلافت از وصی و جانشین پیامبر، سلب ناشدنی است و او در هر صورت آثار و شئون خلافت را داراست و به انجام می رساند.<sup>۱</sup>

در حقیقت جایگاه امام و خلیفه نزد امامیه کاملاً با آن جایگاه و مقامی که امامت و خلافت نزد اهل سنت دارند متفاوت است اما سخن در این است که آیا آن حقیقتی که لفظ امام از آن خبر می دهد خلیفه نیز از آن خبر می دهد. به عبارتی آیا این دو لفظ با این که دو معنای مستقل دارند خبر از یک واقعیت می دهند (ولو این که این واقعیت در نزد امامیه کاملاً با آن چه که در نزد اهل سنت می باشد متفاوت است).

در پاسخ به این پرسش باید گفت همان معنایی که از امام و امامت اراده می شود همان برای خلافت و خلیفه اراده می شود.<sup>۲</sup> حقیقت این منصب که همان نیابت از صاحب شریعت است در اداره امور دین و دنیای مردم برای امامت و خلافت اطلاق می شود لکن اطلاق امام و خلیفه به صاحبان این منصب با دو اعتبار و یا به دو حیثیت مختلف است.

به اعتبار این که صاحب این مقام، مقتدای مردم است و بر آنهاست که به او اقتداء کنند و اطاعتش نمایند «امام» اطلاق می شود و به اعتبار این که صاحب این منصب جانشین پیامبر است در میان امت او و در واقع به نیابت از او اداره جامعه اسلامی را بر عهده گرفته است «خلیفه» گفته می شود.<sup>۳</sup>

پس ماهیت و حقیقت این منصب یکی است لکن استعمال امام و خلیفه و یا خلافت و امامت به اعتبار توجه به جهتی است که اراده می شود اگر جهت تقدم و مقتدا بودن او مأخوذ شود «امام» استعمال می شود و اگر جهت استخلاف و جانشینی از پیامبر اراده شود از لفظ «خلیفه» استفاده می گردد.

لکن نباید فراموش کنیم که حقیقت این منصب و جایگاه این مقام رفیع در نزد شیعه و اهل سنت کاملاً متفاوت است ولی فعلاً سخن در این است که آن حقیقتی که امامیه از آن به «امام» تعبیر می کنند گاهی از آن حقیقت به خلیفه یاد می کند و اهل سنت نیز آن منصبی را که برای خلفای خود در نظر دارند گاهی به امام یاد می کنند.

۱. رک: نقش ائمه در احیاء دین، ج ۱-۴، ص ۱۳۴ - ۱۳۶.

۲. رک: مجمع البیان، ج ۱، ص ۹۲.

۳. رک: مقدمه ابن خلدون، ص ۱۹۱؛ الفروق اللغویه، ص ۲۲۲؛ مجمع البیان، ج ۱، ص ۹۲.

حال برای اثبات این که الفاظ خلیفه و امام از یک حقیقت و ماهیت خبر می دهند مراجعه کنیم به بعضی روایات معصومین و عبارات علما و بزرگان.

در کتاب کامل الزیارات پیرامون زیارت امام موسی بن جعفر (ع) آمده است: «السلام علیک یا امام المؤمنین السلام علیک یا خلیفة النبیین»<sup>۱</sup> امامت به اعتبار مقتدای مؤمنان به کار رفته و خلافت به اعتبار جانشینی پیامبران استعمال شده است.

شیخ صدوق در کتاب امالی خود حدیثی از رسول خدا (ص) نقل می کند که آن حضرت فرمود: «ان علیا امیر المؤمنین بولاية الله عزوجل... ان علیا خلیفة الله و حجة الله و انه الامام المسلمین»<sup>۲</sup> با توجه به این روایت معلوم می شود که همان منصبی را که پیامبر از آن به خلافت الهی یاد می کند از همان حقیقت به امام المسلمین یاد می کند.

سید مرتضی در کتاب «الشافی» می آورد: «... و نحن نعلم ان الامام بعد الرسول (ص) خلیفة له و قائم فیما کان یتولاه و یقوم به مقامه»<sup>۳</sup> در این عبارت کاملاً روشن و واضح است که آن حقیقتی را که از آن به «امام» یاد می کنند چیزی جدای از «خلیفه» نیست، امام آن کسی است که مقدم بر امت باشد در تمام امور دینی و دنیوی و امت از او تبعیت کنند و خلیفه رسول الله کسی است که قائم مقام او باشد در تمام شئون که آن حضرت داشته (به استثنای نبوت). لذا آن که بجای پیامبر است و تمام شئون آن حضرت را داراست همان کسی است که مقدم بر امت است در امور دینی و دنیوی مردم پس این گونه نیست که خلافت شأنی از شئون امام باشد و یا بالعکس بلکه این دو، خبر از یک واقعیت می دهند مگر این که خلافت را از منظر اهل سنت ببینیم که به معنای حاکم است که در این صورت خلافت (به معنای حاکم) شأنی از شئون امام خواهد بود ولیکن این منجر به خلط معانی خواهد بود.<sup>۴</sup>

۱. کامل الزیارات، ص ۵۰۳.

۲. الامالی (صدوق)، ص ۱۹۴.

۳. الشافی، ج ۲، ص ۲۳۵.

۴. ر.ک: مجموعه آثار (امامت و رهبری)، ص ۷۱.

نتیجه مطلب این شد که از منظر امامیه خلیفه و امام یک منصب بیشتر نیست و هر دو از آن حقیقت خبر می دهند و آن منصبی است که تمام شئون پیامبر اکرم (ص) را داراست الا نبوت و رسالت.<sup>۱</sup>

امام و خلیفه نیز از منظر اهل سنت خبر از یک واقعیت می دهند<sup>۲</sup> و لکن این منصب آن گونه رفیع نیست که تمام شئون پیامبر را دارا باشد (بیان احکام، تفسیر آیات قرآن، هدایت امت، تبلیغ دین و شریعت) بلکه بیشتر متوجه شأن حکومتی و رهبری امت هستند<sup>۳</sup> و لذا امام نزد آنها رئیس امت است و مقدم بر رعیت خواهد بود و همانگونه که پیامبر رئیس و حاکم امت اسلامی بود.

به این منصب و جایگاه امام می گویند چون مقدم بر امت و رعیت است و به همین منصب خلیفه می گویند چون به جای پیامبر حاکم امت اسلامی هستند پس به خوبی روشن می شود که امام و خلیفه ای که در نظر اهل سنت است شأنی از شئون امامت و خلافتی است که در منظر امامیه می باشد.

## تعریف و اقسام نصّ

در لغت «نصّ» به معنای رفع شیئی و منتهای هر چیز گفته می شود.<sup>۴</sup> البته برای اظهار کردن هر چیز از تعبیر نصّ نیز استفاده می شود.<sup>۵</sup> و لذا گفته می شود «اخذ نص القرآن و الحدیث» که در اینجا تعبیر نصّ به معنای «لفظی است که بر معنایی دلالت کند که احتمال غیر در آن نمی رود»<sup>۶</sup> و تعبیر «نص القرآن و نص السنه» در میان کلمات فقها به معنای «الفاظ یا کلامی از کتاب و سنت است که ظاهر آن ها دلالت بر حکمی از احکام می کند»<sup>۷</sup> آنچه که از تعبیر نصّ در بحث ما مورد نظر است همین معنای اظهار و ایبانه است.

اما تذکر این نکته لازم و ضروری است که گاهی «نصّ» در مقابل اختیار و یا اجتهاد و عقل است و گاهی در مقال مجمل و ظاهر و مؤول است. آنجا که «نصّ» در مقابل مجمل است به معنای «لفظ و یا کلامی است

۱. ر.ک: الالهیات، ج ۴، ص ۲۶-۲۷.

۲. ر.ک: شرح المواقف، ج ۸، ص ۳۴۶. «انه تواتر اجماع المسلمین فی الصدر الاول بعد وفاة النبی علی امتناع خلو الوقت عن خلیفه و امام...».

۳. ر.ک: مجموعه آثار (امامت و رهبری)، ج ۴، ص ۸۴۳-۸۴۴؛ الالهیات، ج ۴، ص ۲۰-۲۵.

۴. العین، ج ۷، ص ۷۶؛ لسان العرب، ج ۷، ص ۹۷.

۵. لسان العرب، ج ۷، ص ۹۸؛ صحاح جوهری، ج ۳، ص ۱۰۵۸.

۶. تاج العروس، ج ۴، ص ۴۴۰.

۷. لسان العرب، ج ۷، ص ۹۸؛ النهایة فی غریب الحدیث، ج ۵، ص ۶۵.

که فقط دارای یک معنی باشد که غیر آن معنی در کلام احتمال داده نمی شود<sup>۱</sup> و غالباً با قید «صریح» و یا «قاطع» همراه است. برای نمونه به کلمات بعضی از بزرگان اشاره می کنیم.

تفتازانی: «لم یرد نصّ صریح فی تعیین مکان الجنة و النار»<sup>۲</sup>.

محقق حلّی: «العقل المأثور عن اهل بیت بالنص الصریح علی ذلك»<sup>۳</sup>.

ابن میثم بحرانی: «و هذا نص صریح فی عددهم»<sup>۴</sup>.

علامه حلّی: «و هذا نص صریح علی الولاية و الخلافة»<sup>۵</sup>.

تفتازانی: «قال الامام الحرمین نعم بدلیل ظنی او لم یثبت فی ذلك نصّ قاطع او یحتمل التأویل»<sup>۶</sup>.

اما آنجا که نصّ در مقابل اختیار و یا اجتهاد و عقل است به معنای وجود آیه ای از قرآن و یا روایتی از پیامبر(ص) (و یا روایتی از امامان معصوم - علیهم السلام - به عقیده امامیه).

برای نمونه به بعضی کلمات بزرگان اشاره می کنیم.

تفتازانی: «و منع اعتبار القیاس فی مقابله النصّ و الاجماع و فی الاعتقادات»<sup>۷</sup> که قیاس به عنوان یک دلیل عقلی

ظنی است و مقابلش نص است که کتاب و سنت می باشد و نزد اهل سنت اجماع مستقل از سنت است.

شهرستانی: «...شبهة ابلیس لعنة الله و مصدرها بالرأی فی مقابله النص»<sup>۸</sup>.

شهرستانی در جای دیگر با عطف «تعیین» به «نص» به خوبی روشن می کند مراد از نص در باب امامت

تعیین از ناحیه خدا و رسول است و نه انتخاب مردمی «القول بان الامامة تثبت بالاتفاق و الاختیار و الثانی القول

بان الامامة تثبت بالنص و التعین»<sup>۹</sup>.

۱. درایة الحدیث، ص ۷۴؛ المعبر، ج ۱، ص ۲۸.

۲. شرح المقاصد، ج ۵، ص ۱۱۱.

۳. المسلك فی اصول الدین، ص ۲۸۹.

۴. قواعد المرام، ص ۱۹۰.

۵. كشف المراد، ص ۵۰۱.

۶. شرح المقاصد، ج ۵، ص ۱۶۶.

۷. شرح المقاصد، ج ۵، ص ۱۴۰.

۸. الملل و النحل، ج ۱، ص ۱۶.

۹. الملل و النحل، ج ۱، ص ۲۸.

سید مرتضی (ره): «و ذلک يدلّ علی انه کان یفعل ذلک باختيار و اجتهاد لاعن نص»<sup>۱</sup>.

پس در این گونه موارد مراد از نصّ «کلام صریحی که احتمال معانی دیگر داده نشود» مدّ نظر نیست بلکه مراد از نصّ، کلامی از وحی یا معصوم است. به عنوان نمونه در بحث «تعیین امام»، امامیه بر این اعتقاد هستند که به ضرورت عقلی تعیین امام «با نصّ» ثابت می شود و نه اختیار و انتخاب امت و آن چه که از نص مورد نظر است این معنی است که انتصاب امام تنها و تنها از طریق قرآن و یا قول نبوی (و یا معصوم دیگر) ثابت می شود و به اختیار امت سپرده نشده است. اما این که نصوص وارده (یعنی آیات قرآنی و روایات نبوی) در همین باب به صورت نصّ صریح و آشکار (یعنی کلام و لفظ صریحی که احتمال معنای دیگر منتفی است) است یا به صورت ظاهر (که کلام و لفظی که احتمال معانی دیگر هم وجود دارد ولیکن یک معنا را حجج است)<sup>۲</sup> مطلب دیگری است ممکن است بعضی نصوص وارده در این باب نص صریح باشد (که از آن به نصّ جلیّ تعبیر می کنند) و ممکن است ظاهر در معنای مراد باشد (که به گونه ای از آن به نصّ خفی تعبیر می کنند).

اما آن چه که حایز اهمیت است این نکته اساسی است که آنجا که سخن از ضرورت عقلی است و با حکم عقل وجود نصّ بر امام ضرورت پیدا می کند، مراد از نصّ «تعیین امام از طریق کتاب و سنت» است و انتصاب امام به وسیله خدا و رسول است اما حال که انتصاب امام بر عهده خدا و رسولش به حکم عقل ضروری شد آنها به چه نحوی امام را معرفی می کنند آیا با کلامی که نصّ در معنی و مراد است یا با کلامی که ظاهر در معنی و مراد است. برای پاسخ به این بخش باید کلام الهی و نبوی را استقصاء کرد تا نصّ صریح و یا ظواهر در باب امامت را پیدا کرد.

در واقع امامیه در مقام اثبات دو مطلب هستند:

۱. وجوب نصّ عقلا: وجود نصّ (کلام الهی یا نبوی) برای تعیین امام به حکم عقل ضروری و لازم

است.

۱. الشافی، ج ۳، ص ۷۴.

۲. درایة الحدیث، ص ۷۴؛ المعتبر، ج ۱، ص ۲۸.

۲. وجود نصّ: نصوصی (آیاتی و روایاتی از پیامبر اکرم(ص)) که دلالت بر امامت امام علی(ع) داشته

باشد در متون دینی وجود دارد.

در مقابل متکلمان اهل سنت هر دو مقام را مورد مناقشه قرار داده اند ابتدا ضرورت وجود نصّ بر امام را ردّ کرده اند و در مقام ثانی تمام نصوصی را که امامیه بر اثبات امامت امام علی(ع) ارائه کرده اند اعم از نصوص صریح (جلی) و نصوص ظاهر (نص خفی) مورد نقد و بررسی قرار داده اند که در جای خود مورد بحث قرار می گیرند.

## اقسام نصّ

۱. تقسیم نصّ به اعتبار مراتب اظهار و صراحت:

الف) نصّ جلی: الفاظ به کار رفته در کلام گوینده و متکلم به گونه ای است که سامع ضرورتاً قطع به مراد متکلم پیدا می کند<sup>۱</sup> مانند نصوصی که از پیامبر اکرم(ص) نقل می کنند پیرامون «اسامه» که او را به عنوان فرمانده لشکر مسلمین در اواخر عمر شریفش تعیین کردند.<sup>۲</sup> و یا در روایاتی از پیامبر اکرم(ص) که امامیه ادعا کرده اند، از جمله نصوص جلی و آشکار بر امامت امام علی(ع) محسوب می شوند «سلموا علی علی بامرة المؤمنین»<sup>۳</sup> و «هذا خلیفتی فاسمعوا له و اطیعوا»<sup>۴</sup>.

در واقع نصّ جلی همان نصّ صریحی است که احتمال معنای دیگر منتفی است و مراد متکلم واضح و آشکار است.

ب) نصّ خفی: سامع و مخاطب از الفاظ به کار رفته در کلام گوینده ضرورتاً قطع به مراد متکلم پیدا نمی کند بلکه برای حصول قطع و یقین به مراد متکلم نیاز به استدلال است مانند حدیث پیامبر(ص) درباره امام علی(ع) که فرمود: «من کنت مولاة فعلی مولاة» و «انت منی بمنزلة هارون من موسی»<sup>۵</sup> که امامیه این گونه احادیث نبوی را از جمله نصوص خفی در باب امامت امام علی(ع) می دانند و درمقابل گروهی از اهل

۱. رک: الشافی، ج ۲، ص ۶۷؛ نهج الایمان، ص ۶۷-۶۸؛ اشارة السبق، ص ۵۱.

۲. رک: الارشاد، ص ۳۵۴.

۳. الشافی، ج ۲، ص ۶۷.

۴. الشافی، ج ۲، ص ۶۷.

۵. رک: الشافی، ج ۲، ص ۶۷؛ نهج الایمان، ص ۶۸-۶۷؛ اشارة السبق، ص ۵۱.

حدیث (که زیاد نیستند) به تبعیت از حسن بصری معتقدند برای امامت ابوبکر از ناحیه پیامبر اکرم(ص) نصّ خفی صادر شده است و استناد کرده اند به «مقدم کردن او برای امامت نماز جماعت توسط پیامبر(ص)».<sup>۱</sup>

آن چه که از نصّ خفی مورد نظر امامیه است عبارت از ظواهری است در باب امامت که احتمال معنای دیگر و تأویلات دیگر داده می شود ولیکن احتمالات و تأویلات با استدلال و وجود قرائن محکم متنی می گردند. در واقع نصّ خفی با ظواهر در یک نقطه اشتراک دارند که در هر دو احتمال معنای دیگر می رود و لکن فرقی که بین نصّ خفی و ظاهر وجود دارد در این نکته اساسی است که در نصّ خفی تمام احتمالات و تأویلات با استدلال و وجود قرائن متنی می گردد و قطع بر مراد متکلم پیدا می شود و لکن در ظواهر با وجود احتمال مخالف؛ ظاهر اخذ می شود و بدان ترتیب اثر داده می شود.<sup>۲</sup>

#### نظر سید مرتضی پیرامون نصّ جلی و خفی:

سید مرتضی ملاک تقسیم نصّ جلی و خفی را در «علم سامع» قرار داده است بدین معنی که اگر سامع از نفس کلام گوینده و متکلم علم به مراد او پیدا کرد کلام گوینده نصّ جلی است و لکن در صورتی که ما قطع نداریم که سامع از نفس کلام متکلم پی به مراد او می برد بلکه احتمال این می رود که برای دستیابی به مراد او نیاز به استدلال داشته باشد و لو این که برای غیر سامع یقین داریم که با استدلال امکان دستیابی به مراد متکلم وجود دارد ولی برای سامع فقط احتمال نیاز به استدلال را می دهیم از این گونه کلام به نصّ خفی یاد می کنند.<sup>۳</sup>

معیار تقسیم مزبور؛ حال سامع است اما کلام گوینده نسبت به غیر سامع چه وضعی دارد؟ ایشان حال غیر سامع را برای نصّ خفی بدین گونه می داند که برای تحصیل مراد متکلم نیاز به استدلال دارد چنانچه در بالا آمد و نسبت به نصّ جلی ایشان در باب نصوص امامت تصریح می کند حال ما که سامع کلام نبوی نیستیم نسبت به نصوص جلی نیز به گونه ای است که با استدلال علم به مراد پیامبر اکرم(ص) پیدا می کنیم

۱. رک: شرح المقاصد، ج ۵، ص ۲۵۹؛ شرح العقیده الصحاویه، ص ۵۳۳.

۲. جناب محقق حلی در کتاب معتبر ظاهر را این چنین معنی می کند «و اما الظاهر فهو اللفظ الدال علی احد محتملاته دلالة راجحة ولا یتنی معها الاحتمال» و با توجه به تعریف نصّ خفی که با استدلال قطع به مراد متکلم تحصیل می شود فرق مزبور واضح می گردد.

۳. رک: الشافی، ج ۲، ص ۶۷.

«... قد بینا فی صدر کلامنا ما نذهب الیه فی النص و ذکرنا ان طریق العلم به و بالمراد معه بمن لم یسمعه من الرسول(ص) هو الاستدلال دون الاضطرار و ان کان من سمعه منه مضطراً الی مراده...»<sup>۱</sup>

پس نسبت به غیر سامع فرقی بین جلی و خفی نیست و در هر دو صورت باید با ضمیمه قرائن و استدلال علم به مراد متکلم پیدا کرد. به همین سبب ایشان وجود شبهات بعیده در باب نصوص امامت را ممکن می دانند و معتقد است تأویلات و احتمالاتی که از ناحیه مخالفان در باب نصوص امامت امام علی(ع) مطرح شده است هیچ خدشه ای به «نص» وارد نمی کند و این چنین نیست که صرف وجود احتمالات و تأویلات در کلام پیامبر اکرم(ص) باعث تضعیف و یا رد امامت امام علی(ع) بشود بلکه کلام نبوی در باب امامت امیرالمؤمنین(ع) هم به صورت نص جلی و هم به صورت نص خفی به حال خود باقی است و هیچ عذری را برای مکلفان باقی نگذاشته است. و لو مخالفان تأویلاتی را در مراد کلام پیامبر ادعا بکنند.

ایشان این گونه تصریح می کند: «... و هو الذی سمیناه الجلی یمن الدخول الشبهه فی المراد منه و ان بعدت فیعتقد معتقد انه اراد (بخلیفتی من بعدی) بعد عثمان و لم یرد بعد الوفاة بلا فصل و هذا التأویل هو الذی طعن به ابو علی جبائی مع تسلیم الخبر و قال قوم انه اراد خلیفتی فی اهلی لا فی جمیع امتی...»<sup>۲</sup>

## ۲. تقسیم نصّ به اعتبار نقل

گاهی نصوص وارده را طائفه خاصی نقل می کنند مانند بعضی از روایات که فقط از طائفه امامیه نقل شده اند و گاهی تمام امت ناقل نصوص وارده هستند. که در این تقسیم نیز جعل اصطلاح کرده اند و نص

۱. رک: همان، ص ۹۴.

۲. رسائل المرتضی، ج ۱، ص ۳۳۹.

جناب سید مرتضی در کتاب رسائل خود تعریفی از نص جلی ارائه می دهد که ظاهراً با تعریف او در الشافی متفاوت است. ایشان در کتاب رسائل خود می نویسد:

«فاما الجلی فهو الذی یرتفع من ظاهر لفظه النص بالامامة کقولہ (ص) «هذا خلیفتی من بعدی» و «سَلَمُوا عَلٰی عَلٰی(ع) بِأَمْرَةِ الْمُؤْمِنِينَ» و لیس معنی الجلی ان المراد منه معلوم ضروری بل ما فسرناه و هذا الذی سمیناه (الجلی) یمن دخول الشبهه فی المراد منه و ان بعدت...» رسائل

المرتضی، ج ۱، ص ۳۳۸-۳۳۹.

با دقت در کلام ایشان روشن می شود که تهافتی در کلام ایشان نیست بلکه آن چه را که در الشافی تعریف کرده به اعتبار حال سامع است و لکن آن چه را در رسائل مورد بررسی قرار داده است نص جلی نسبت به حال غیر سامع است و معلوم شد که نص جلی برای سامع به گونه ای است که سامع ضرورتاً علم به مراد متکلم پیدا می کند و لکن همین نص جلی برای غیر سامع اینگونه حالتی را ایجاد نمی کند بلکه غیر سامع نیاز به استدلال دارد تا به مراد متکلم علم حاصل کند.



جلی و خفی را بر همین دو معنی صادق دانسته اند یعنی قسم اول را نصّ جلی و قسم ثانی را نصّ خفی معرفی کرده اند<sup>۱</sup> و اصطلاح اینجا با اصطلاح تقسیم قبل کاملاً متفاوت است.

### ۳. تقسیم نصّ به اعتبار نحوه اظهار

گاهی نصّ قول و گفتار و الفاظ صرف است و گاهی نصّ به فعل متکلم ظاهر می شود که در آن قول و گفتار هم آمده است مانند تمام افعال و اقوال نبی مکرم اسلام (ص) نسبت به امام علی (ع) که همگی دلالت بر تعظیم و اجلال او دارد مانند عقد اخوت با او و نکاح سیده نساء عالمین با او و این که هیچ گاه در فرستادن لشکر و یا گروه اعزامی امام علی (ع) را زیر دست قرار نمی داد بلکه او همیشه نسبت به صحابه والی بود و ... بالاخره تمام این افعال و اقوال توأمان دلالت دارند بر استحقاق آن حضرت به مقام امامت.<sup>۲</sup>

### تفاوت تعریف امامت میان امامیه و دیگر متکلمان

همان گونه که در تعریف امامت آمد؛ تعریف مشهوری در میان متکلمان اسلامی وجود دارد که عبارت است از «ریاست عام بر امور دین و دنیا». ظاهراً با کم و زیاد کردن قیودی به همین تعریف؛ اصل عبارت فوق مورد تسالم میان متکلمان اسلامی قرار گرفته است.<sup>۳</sup> اما این بدان معنی نیست که اختلاف مبنایی در بحث امامت وجود ندارد چرا که مراد متکلمان امامیه از همین تعریف با مراد دیگر متکلمان کاملاً متفاوت است. گرچه الفاظ مستعمله در تعریف یکی است لکن معانی متفاوت است.

امامیه با توجه به این که اولاً: مقام و منصب امامت را منصبی الهی می دانند<sup>۴</sup> و ثانیاً: ضروری بودن وجود امام را «علی الله» می دانند و نه «علی الناس»<sup>۱</sup> نظر به این تعریف می کنند به خلاف اهل سنت که منصب

۱. ر.ک: نهج الايمان، ص ۶۸؛ الشافی، ج ۲، ص ۶۸.

۲. ر.ک: الشافی، ج ۲، ص ۶۵-۶۷.

۳. ر.ک: - در شرح المواقف، ج ۸، ص ۳۴۵ آمده: (... قال قوم)، من اصحابنا (الامامة ریاسة عامه فی امور الدین و الدنيا).

- تفتازانی در تعریف امامت می گوید: «هی ریاسة عامه فی امر الدین و الدنيا خلافة عن النبی» شرح المقاصد، ج ۵، ص ۲۳۲.  
- متن مواقف اینچنین دارد: «قال قوم الامامة ریاسة عامه فی امور الدین و الدنيا و نقض بالنبوة و الاولى ان یقال هی خلافة الرسول فی اقامة الدین یحیی حب اتباعه علی كافة الامم» المواقف، ج ۳، ص ۵۷۴.

در واقع نزد عضد الدین ایجی تعریف امامت در خلافت پیامبر است نسبت به اقامه دین.  
- ابی الحسن علی بن محمد بن حبیب البصری البغدادی الماوردی در کتاب «الاحکام السلطانیة و الروایات الدینیة» ص ۵ اینچنین امامت را تعریف می کند: «الامامة موضوعة لخلافة النبوة فی حراسة الدین و سياسة الدنیا».

۴. ر.ک: اوائل المقالات، ص ۶۵؛ دلائل الامامة، ص ۱۷.

امامت را منصبی دنیوی و در حدّ اداره جامعه اسلامی می دانند (و اگر سخن از امور دینی است در حدّ حفظ عقاید و فصل حکومت و رفع خصومات است) و این که تعیین امام را بر عهده مکلفان می دانند<sup>۱</sup> و لذاست که بین تعریفی که امامیه از امامت دارند با تعریف اهل سنت تفاوت وجود دارد. امامت ریاست عام هست و لکن نه ریاستی که از ناحیه مردم به او تنفیذ شود بلکه ریاست او از ناحیه خداوند است و اوست که امام امت را معین می کند و ریاست او نه تنها در امور دنیایی است که در امور دینی که شامل هدایت امت؛ تبیین وحی؛ بیان احکام الهی و تفسیر آیات قرآن خواهد بود.<sup>۲</sup>

تعریف مشهور با مبانی امامیه کاملاً سازگاری دارد به خلاف مبانی مختلفی که متکلمان اهل سنت دارند. چرا که ریاست در امور دینی متوقف است بر شناخت امور دینی و حال آن که بعضی متکلمان اهل سنت عالم بودن امام را شرط نمی دانند و همچنین ریاست در امور دین متوقف است بر عدالت که این را هم از جمله شروط امام ندانسته اند.<sup>۳</sup>

پس تعریف امامت اگر چه به ظاهر مورد تسالم بین متکلمان واقع شده و لکن در معنی و مراد اختلاف مبنايي وجود دارد. در مکتب اهل سنت امام رئیس جامعه اسلامی در امور دین و دنیای مردم است و لکن وظیفه امام در امور دینی در حد اجرای احکام دین است. اما امامیه بر این اعتقاد است که امام هم از جهت حکومت اسلامی و هم از جهت بیان معارف و احکام اسلام و هم از جهت رهبری و ارشاد حیات معنوی؛ امام و مقتدای مردم است.<sup>۴</sup> و با تبعیت از این گونه امامی است که انسان به کمالات خود نائل می شود و در صورت تخلف و نافرمانی و عدم شناخت نسبت به این چنین امامی است که گرفتار مرگ جاهلی می گردد.

## امامت از اصول یا فروع

یکی از مسائلی که مورد اختلاف جدی بین متکلمان امامیه و اهل سنت است همین مساله می باشد که «آیا امامت از جمله فروع است یا اصول؟» متکلمان اهل سنت بر این عقیده اند که نصب امام از جمله

۱. رک: قواعد العقائد (خواجه طوسی)، ص ۱۱۰.

۲. رک: المواقف، ج ۳، ص ۵۸۶.

۳. رک: الالهیات، ج ۴، ص ۲۶-۲۷؛ مجموعه آثار (امامت و رهبری) ج ۴، ص ۸۴۳-۸۵۰.

۴. رک: گوهر مراد، ص ۴۶۲.

۵. رک: شیعه در اسلام، ص ۱۰۹-۱۱۰.

وظایف مکلفین است و این امت و جامعه اسلامی است که باید برای خود امامی نصب کنند و تعیین امام بر آنها واجب است و از جمله احکام شرعی محسوب می شود.

از جمله کسانی که این نکته را متذکر شده اند: آمدی، غزالی، جرجانی، تفتازانی و شهرستانی است.  
آمدی در کتاب *غایة المرام فی علم الکلام* می گوید: «و اعلم ان الکلام فی الامامه لیس من اصول الدیانات ولا من الامور الابدیاتی...»<sup>۱</sup>

شبهه همین عبارت را شهرستانی در *نهاية الاقدم* گفته است.<sup>۲</sup>  
محمد غزالی در کتاب *الاقتصاد فی الاعتقاد* می گوید: «النظر فی الامامه ایضاً لیس من المهمات و لیس ایضاً من فن المنقولات فیها بل من الفقهیات...»<sup>۳</sup>

جرجانی در شرح عبارت ایجی می گوید: «فی الامامة و مباحثها لیس من اصول الدیانات و العقائد خلافاً للشیعة بل هی عندنا من الفروع المتعلقة بافعال المتکفین...»<sup>۴</sup>

تفتازانی در شرح المقاصد می گوید: «لانزاع فی ان مباحث الامامه بعلم الفروع البق لرجوعها الی ان القیام بالامامة و نصب الامام الموصوف بالصفات المخصوصة من فروض الکفایات و هی امور کلیه تتعلق بها مصالح دینیة او دنیویة لاینتظم الامر الا بحصولها فیقصد الشارع تحصلها فی الجملة من غیر ان یقصد حصولها من کل واحد ولا خفاء فی ان ذلك من الاحکام العملية دون الاعتقادیة و قد ذکر فی کتبنا الفقهیة»<sup>۵</sup>

در مقابل، متکلمان امامیه مساله امامت را از جمله مسائل اصول می دانند و نه فروع و همه اتفاق نظر دارند که تعیین امام وظیفه مکلفان نیست تا داخل در فروع دین باشد اما این که مساله امامت داخل در اصول دین یا اصول اعتقادی است یا داخل در اصول مذهب است اختلافی است که میان متقدمین و متأخرین از امامیه صورت گرفته است. لذا برای روشن شدن مطلب لازم است به کلمات آنها نظری بیفکنیم.

۱. غایة المرام فی علم الکلام، ص ۳۶۳.

۲. نهاية الاقدم فی علم الکلام، ص ۴۷۸.

۳. الاقتصاد فی الاعتقاد، ص ۲۵۳.

۴. شرح المواقف، ج ۸، ص ۳۴۴.

۵. شرح المقاصد، ج ۵، ص ۲۳۲-۲۳۳.

در میان کلمات متکلمان و بزرگان امامیه عبارات مختلفی دیده می شود که در مجموعه به سه دسته تقسیم می شوند.

### ۱. امامت از جمله اصول دین است

- سید مرتضی: از ایشان پیرامون تعداد اصول دین سؤال کرده اند و ایشان در جواب دارد:

«... فمن اراد الاجمال اقتصر على اصلين التوحيد و العدل فالنبوة و الامامة التي هي واجبة عندنا و من كبار الاصول و هما داخلان في ابواب العدل و من اراد التفصيل و الشرح و جب ان يضيف الي ما ذكره من الاصول الخمسة اصلين: النبوة و الامامة و الا كان مخالفاً ببعض الاصول»<sup>۱</sup>.

در جای دیگر سید مرتضی تصریح می کند به این که «بما يجب اعتقاده من جميع اصول الدين»<sup>۲</sup> آن گاه پس از بیان توحید و عدل و نبوت؛ با این عبارت امامت را متذکر می شود «ما يجب اعتقاده في الامامة و ما يتصل به»<sup>۳</sup>.

- محقق حلی: همان گونه که از عنوان کتابش (المسلک الی اصول الدین) معلوم است در صدد بیان اصول دین است. ایشان در مقدمه ملاک اصول دین را «توصل الی السعادة الاخریة» ذکر می کند. آن گاه بعد از اثبات صانع و صفات و افعال باری تعالی به نبوت و امامت می پردازد و در نهایت می گوید: «فان من عرف هذه الامور بالادلة امن من الزلل في كل مقام»<sup>۴</sup>.

- خواجه طوسی: «تحریر رساله و جیزه فی معرفة الرکن الثالث من اصول الدین و هو الکلام فی امامة الأئمة الظاهرين»<sup>۵</sup>.

۱. رسائل المرتضی، ج ۱، ص ۱۶۵-۱۶۶.

۲. همان، ج ۳، ص ۹.

۳. همان، ج ۳، ص ۲۰.

۴. المسلک فی اصول الدین، ص ۳۴.

۵. رساله الامامة (تلخیص المحصل)، ص ۴۲۴.

- علامه حلی: ایشان تصریح دارد که امامت از جمله اصول دین است. «الباب الحادی عشر فیما یجب علی عامة المکلفین من معرفة اصول الدین. قال: اجمع العلماء كافة علی وجوب معرفة الله تعالی و صفاته الثبوتیه و السلبیه و ما یصح علیه و ما یمتنع عنه و النبوة و الامامة و المعاد»<sup>۱</sup>.

و در کتاب انوار الملکوت فی شرح الیاقوت عبارت مصنف را که دارد «... لان الامامه رکن عظیم کالصلاة...» این چنین شرح می دهد: «الثالث: ان الامامة رکن عظیم من ارکان الدین و اصوله فیجب ان یتثبت النص لان ما هو دونها کالصلاة و الزکاة ثابت بالنص فثبوتها بالنص اولی»<sup>۲</sup>.

- شهید ثانی: ایشان در عبارتی دارد «فی بیان کیفیة معرفة التوحید و باقی المسائل الاصولیه...» آن گاه پس از بیان توحید می گوید: «... و باقی الاصول من النبوة و الامامة و المعاد الجسمانی...»<sup>۳</sup> با این که در عبارت تصریح به اصول دین نشده و لکن با وجود قرائن کاملاً واضح است که در مقام بیان اصول دین می باشد. ایشان در جای دیگر به نقل از قواعد العقائد محقق طوسی می گوید: اصول ایمان نزد شیعه سه تا می باشد «التصدیق بوحدانیه الله تعالی فی ذاته تعالی و العدل فی افعاله و التصدیق بنبوة الانبیاء علیهم السلام و التصدیق بامامة الائمة المعصومین من بعد الانبیاء»<sup>۴</sup>.

- محقق لاهیجی: در کتاب گوهر مراد به صراحت می گوید «جمهور امامیه امامت را از اصول دین دانند»<sup>۵</sup>.

- محقق نراقی: ایشان نیز از جمله کسانی است که امامت را داخل در اصول دین می داند.<sup>۶</sup> ظاهراً این مساله که امامت از جمله اصول دین و رکنی از ارکان دین اسلام است نزد بزرگان امامیه آن چنان معروف و آشکار بوده است که ابن خلدون در معرفی مذهب شیعه و نظر آنها نسبت به امامت این چنین می گوید:

۱. النافع یوم الحشر (شرح الباب الحادی عشر)، ص ۱۱ و ۱۳-۱۴.

۲. انوار الملکوت فی شرح الیاقوت، ص ۲۰۸.

۳. الاقتصاد و الارشاد، ص ۱۷۴-۱۷۵.

۴. حقایق الایمان، ص ۵۵.

۵. گوهر مراد، ص ۴۶۷.

۶. شهاب ثاقب، ص ۵.

«... ان الامامه ليست من المصالح العامه التي تفوض الى نظر الامة و يتعين القائم بها بتعيينهم بل هي ركن الدين و

قاعدة الاسلام...»<sup>۱</sup>

## ۲. امامت از جمله اصول اعتقادی است

بعضی از متکلمان امامیه در عبارت تصریح به «اصول دین» نکرده اند و لکن به صراحت مساله امامت را از جمله اصول اعتقادی یادآور شده اند.

- شیخ مفید: «... و ان افتحه بما يجب على كافة المكلفين: من الاعتقاد الذي لايسع اهماله البالغين اذ هو اصل الايمان و الاساس الذي عليه بناء جميع اهل الاديان و به يكون قبول الاهمال و يتميز الهدى من الضلال و بالله استعين»<sup>۲</sup>  
آن گاه بعد از بیان اثبات صانع و صفات باری تعالی و اعتقاد به انبیاء و ختم نبوت برای نبی مکرم اسلام می آورد «باب ما يجب في اعتقاد الامامه و معرفة ائمة العباد»<sup>۳</sup>

- ابن ابی مجلد حلی: «ان الذي يجب اعتقاده من الاركان الاربعة هي التوحيد و العدل و النبوة و الامامة»<sup>۴</sup>

- فیض کاشانی: ایشان نجات در آخرت را در ایمان و تقوی می دانند آن گاه ایمان را تعریف می کند «عبارة عن الاعتقاد بالاركان الخمسة التي هي التوحيد و العدل و النبوة و الامامة و المعاد»<sup>۵</sup>

## ۳. امامت جزء اصول مذهب است

- میرزای قمی: بدان که اصول دین سه (چیز) است: توحید، نبوت و معاد اما عدل و امامت پس آنها

اصول مذهب اند.<sup>۶</sup>

۱. مقدمه ابن خلدون، ص ۱۹۶.

۲. المقنعة، ص ۲۷-۲۸.

۳. همان، ص ۳۲.

۴. اشارة، السبق، ص ۱۳.

۵. منهاج النجاة، ص ۱۴.

۶. اصول دین و مذهب، ص ۵.

— کاشف الغطاء: «فالدین علم و عمل و الاسلام و الایمان مترادفان و یطلقان علی معنی اعم یعتمد علی ثلاثة اركان التوحید و النبوة و المعاد... لكن الشيعة الامامية زادو (رکناً خامساً) «الاعتقاد بالامامة» یعنی ان یعتقد ان الامامة منصب الهی كالنبوة.. فمن اعتقد بالامامة بالمعنی الذی ذکرناه فهو عندهم مؤمن بالمعنی الاخص...»<sup>۱</sup>

— محمد جواد مغیبه: «... فالامامة لیس اصلاً من اصول دین الاسلام و انما هی اصل لمذهب التشیع فمنکرها مسلم اذا اعتقد بالتوحید و النبوة و المعاد و لكنه لیس شیعیاً...»<sup>۲</sup>

با توجه به کلمات متکلمان و بزرگان امامیه روشن می شود که قسم دوم نزدیک به قسم اول است، در نتیجه اکثر طائفه امامیه نظر به این دارند که «امامت اصلی از اصول دین یا اصول اعتقادی محسوب می شود».

با پذیرش این مطلب، انکار امامت به معنای انکار یکی از اصول اعتقادی و دینی خواهد بود و این موجب کفر خواهد شد.<sup>۳</sup> لذاست که متأخرین برای رفع این مشکل نظر سوم را ارائه داده اند که از یک طرف امامت، اصلی اعتقادی است و نه فرعی و از طرفی منکر آن هم کافر نخواهد بود (تا لازم بیاید اکثر امت اسلامی متصف به کفر شوند) چرا که امامت از جمله اصول دین نیست بلکه اختصاص به امامیه و شیعه دارد و ملاک کفر انکار یکی از اصول ثلاثة (توحید، نبوت و معاد) است نه انکار اصل اعتقادی مختص به یک طائفه.<sup>۴</sup>

حال که روشن شد مساله امامت از جمله اصول (دین یا مذهب) است باید دید به چه معیار و ملاکی امامت داخل در اصول است و نه فروع.

۱. اصل الشيعة و اصولها، ص ۲۱۱-۲۱۳.

۲. الشيعة فی المیزان، ص ۲۶۸.

۳. رک: حقایق الایمان، ص ۱۳۲ و ص ۱۴۹؛ الحاشیه علی الهیات الشرح الجدید للتجريد، ص ۱۷۸-۱۷۹.

\* لازم به ذکر است که اتصاف منکران امامت به کفر از دو جهت است: ۱- این که امامت را به عنوان اصلی از اصول دین و اعتقادی نمی دانند و این مستلزم کفر است چنانچه برای نبوت نیز همین طور است. ۲- این که انکار ائمه اثني عشر موجب کفر است. آن چه که مد نظر است فرض اول است و نباید بین این دو خلط شود فعلاً ما در پی این مطلب هستیم که آیا امامت اصلی از اصول دین هست یا نه؟ و با پذیرش این مطلب محذوریت کفر مخالفین امامیه لازم می آید.

۴. رک: اصل الشيعة و اصولها، ص ۲۱۱-۲۱۳؛ الشيعة فی المیزان، ص ۲۶۷-۲۶۹.

## معیار و ملاک اصولی بودن مساله امامت

آن چه که در کلمات متکلمان امامیه در این زمینه یافت می شود عمده دو مطلب اساسی است:

۱. نقش امام همچون نقش نبی مهم و ضروری است و ضرورتش همچون ضرورت وجود نبی به لطف الهی است. یعنی همان گونه که نصب نبی و پیامبر از باب «لطف» بر خداوند واجب و ضروری است نصب امام نیز از باب لطف بر باری تعالی واجب است لذا هر آن چه که برای ضرورت اصل دین و شریعت پیرامون وجود نبی مطرح است همان ها بدون کم و کاستی برای بقاء دین و شریعت پیرامون وجود امام مطرح می شود.<sup>۱</sup> پس مساله امامت اصلی از اصول (دین یا مذهب) خواهد شد و نه فعلی از جمله افعال مکلفین تا داخل در فروع بشود.

۲. حدیث نبی مکرم اسلام (ص) که در حد تواتر نقل شده است که آن حضرت فرمود:

«من مات و لم يعرف امام زمانه مات میتة جاهلیة».<sup>۲</sup>

به استشهاد همین حدیث جایگاه «امامت» روشن و معلوم می گردد به این که مساله امامت همچون دیگر مسائل اصول دین و اصول اعتقادی به گونه ای است که عدم شناخت نسبت به آن انسان را از دین خارج کرده و او را در سلک کفار عصر جاهلی قرار می دهد.

۱. ر.ک: الحاشیه علی الهیات الشرح الجدید للتجرید، ص ۱۷۸-۱۷۹؛ علم الیقین، ج ۱، ص ۵۰۰؛ گوهر مراد، ص ۴۶۷-۴۶۸؛ شهاب ثاقب، ص ۶۵.

۲. ر.ک: شهاب ثاقب، ص ۷؛ سفینة النجاة، ص ۵۳؛ الصوارم المهرقة، ص ۲۶۳؛ الافصاح، ص ۲۸-۲۹.